

ضلالت و گمراهی دو طایفه وهابیه و شیخیه

علامه طهرانی معتقد است طوایفی از جمله وهابیه و شیخیه در مسأله ولایت به ضلالت و گمراهی رفته اند.



علامه طهرانی معتقد است طوایفی از جمله وهابیه و شیخیه در مسأله ولایت به ضلالت و گمراهی رفته اند. طایفه وهابیه قدرت و عظمت و علم و احاطه را از ذات اقدس حق می‌دانند؛ ولی عنوان وساطت را از وسائط، و مرآتیت را از آیینه‌های حق الغاء می‌کنند؛ و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌گردند که ابداً تا روز قیامت هم اگر فکر کنند، خلاصی از آن ندارند؛ و آن اشکال این است که:

ما بالوجدان و الشهود، کثراتی را در این عالم مشاهده می‌کنیم، و آنان را دارای قدرت و عظمت و علم و حیات می‌بینیم.

اگر قدرت را در ذات ازلی حق بدون این کثرات و این آیینه‌ها بدانیم، این کلام وجداناً غلط است، زیرا قدرت در موجودات وجداناً مشهود است. و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقل – گرچه به اعطاء حق باشد – بدانیم، این هم موجب شرک و تنویت و تعدد آله و هزاران اشکال لاینحل دیگر می‌گردد، زیرا لازمه این کلام تولد موجودات از ذات حق می‌شود، و این کلام عین تفویض است، و می‌دانیم که خداوند «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» است.

بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم مگر آنکه کثرات را مظاهر و مجالی ذات اقدس حق بدانیم؛ بدین گونه که قدرت و عظمت و علم و سایر اسماء و صفات حضرت احدیت، در این موجودات هریک به حسب سعه و ضیق ماهیت و هویت آنها ظهور و بروز کرده است؛ و بنابراین در ارواح مجزده، و نفوس قدسیه انبیاء و ائمه علیهم السلام، و حضرت مهدی (عج)، که سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعاً بیشتر ظهور و بروز کرده است؛ و علی‌هذا قدرت و علم در عین آنکه اختصاص به ذات حق دارد، ظهورش در این مرآئی و آیینه‌ها شهوداً غیر قابل انکار و عقلاً لازم و ثابت است.

ظهور و ظاهر، و حضور و حاضر یک چیز است؛ معنای حرفی مندرک در معنای اسمی است و اثبات دو چیز نمی‌کند. حاجت خواستن از پیامبر اکرم و امامان معصوم، عین حاجت خواستن از خداست و این مسأله عین توحید است!

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلامی، وجود وحدت در کثرت و کثرت در وحدت ذات حق، به اثبات رسیده است. و خداوند همان‌طور که دارای اسم احدیت است که مبرّی از جمیع اسماء و تعینات و منزّه از هر اسم و رسم می‌باشد، همین‌طور دارای اسم واحدیت است که به ملاحظه ظهور و طلوع او در عالم اسماء و صفات کلیّه و جزئیّه، و پیدایش عوالم چه از ملکوت، و چه از ملکوت، ملاحظه شده است.

و اما طایفه شیخیه: آنان نهایت سیر انسان را به ذات اقدس حق نمی‌دانند؛ و وصول او را به مقام عزّ شامخ حضرت احدیت، و فناء و اندکاک هستی او را در ذات او جلّ و عزّ، صریحاً انکار می‌کنند. فبناءً علی‌هذا امکان عرفان الهی و معرفت ذات حق را درباره انسان منکرند و می‌گویند: «نهایت سیر عرفانی و کمالی انسان به سوی ولی اعظم است که حجاب اقرب و واسطه فیض است.»

و روی همین اصل است که با فلسفه و عرفان که راه‌گشای توحید است، سخت مخالفند.

آنان می‌گویند: « ذات اقدس حق از هر اسم و رسمی بری، و از هر صفتی مبرّی است؛ و بنابراین اسماء و صفات حق عین ذات او نیستند و در مرحله پایین‌تر قرار دارند، و بالتّیجه ذات حق فاقد هر صفت و اسمی است. حضرت امام زمان اسم خداست و در رتبه پایین‌تر از ذات است؛ و چون سیر به سوی ذات – که خارج از هر اسم و رسمی است، و ازلی و ابدی است، و ما لا تهایة له می‌باشد – محال است؛ لذا غایت سیر انسان به سوی اسم اعظم حق است که همان ولی اعظم است که فاصله و واسطه بین خدا و خلق است.»

اشکالات وارده بر عقیده شیخیه

ایشان اشکالات وارده بر این نوع عقیده را بسیار می‌دانند و در ادامه چنین می‌آورند:

اشکالات وارده بر این نوع عقیده بسیار است: اول آنکه: اگر صفات و اسماء حق را از او جدا بدانیم، و ذات را بدون هیچ‌گونه اسم و رسمی بشناسیم، مرجع این گفتار به آن است که ذات حضرت حق فاقد حیات و علم و قدرت است؛ بنابراین یک ذات خشک و مرده و جاهل است، و تعالی الله عن ذلک!

دوم آنکه: آیات قرآن و روایات جمیعاً ما را دعوت به ذات حق می‌کنند، در سیر و در معرفت؛ و نهایت سیر و وصول و عرفان را عرفان و وصول به ذات حق می‌دانند، نه وصول و عرفان به ولی اعظم او.

سوم آنکه: چرا خود امام و ولی اعظم، امکان عرفان و وصول به ذات اقدس حق را دارد و سایر افراد بشر ندارند؟! اگر برای او ممکن است برای همه ممکن، و اگر برای غیر او محال است، چگونه برای او ممکن شد؟!

شیخیه می‌گویند: «ولی اعظم نه ممکن است و نه واجب؛ مرتبه‌ای است بین امکان و وجوب."

پاسخ آنکه: ما مرتبه‌ای بین امکان و وجوب را تعقل نمی‌کنیم؛ همه مردم ممکنند، و غایت سیر آنها اندکاک و فناء در ذات حضرت حق متعال.

چهارم آنکه: ولی اعظم باید وجود استقلالی داشته باشد، نه تبعی و ظلّی و مرآتّی؛ وگرنه باید مقصد ذات حق باشد، و در این فرض لازمه‌اش شرک و ثنویّت و تفویض و تولّد است، و تعالی الله عن ذلک!

الی غیر ذلک از اشکالات و ایراداتی که باید مفصلاً در جای خود ایراد گردد.

تبیین خطاهای وهابیه و شیخیه

این دو طایفه هر دو به خطا رفته‌اند، زیرا اگر از ممکنات - چه مادی و چه مجرد - عنوان مرآتّیت را برداریم و چه به آنها عنوان استقلال بدهیم، هر دو غلط است. و صحیح آن است که نه این است و نه آن؛ بلکه موجودات دارای اثر حق هستند، و دارای صفات حق هستند، و مظاهر و مجالی ذات و اسماء حسنی و صفات علیای او هستند.

مذهب وهابیه به جبر، و مذهب شیخیه گرایش به تفویض دارد؛ و هر دو غلط است؛ «بل أمرٌ بین الأمرین" و «منزلة بین المنزلّتين" و آن طلوع نور ذات اقدس حق است در کثرات مادیّه و مجرّده.

مذهب وهابیه، انکار قدرت و علم حق را در موجودات می‌کند، و مذهب شیخیه انکار قدرت و علم حق را در ذات خود حق؛ پس هر کدام از این دو مذهب به تعطیل گرویده‌اند و این هر دو غلط است.

وجود حضرت حجة بن الحسن (عج)، ظهور اتم حق و مجلای اکمل ذات حضرت ذوالجلال است؛ مقصد خداست و آن حضرت آیه و آینه و رهبر و راهنماست. و ما اگر در توسّلاتمان به آن حضرت مستقلاً نظر کنیم و لقاء و دیدار او را مستقلاً بخواهیم، نه به فیض او نائل می‌شویم و نه به لقاء خدا و زیارت حضرت محبوب.

اما به فیض او نمی‌رسیم، چون وجودش استقلالی نیست و ما به دنبال وجود استقلالی رفته‌ایم؛ و اما به لقاء خدا نمی‌رسیم، چون به دنبال خدا نرفته‌ایم و در آن حضرت، خدا را ندیده‌ایم. لذا اکثر افرادی که در عشق حضرت ولی عصر می‌سوزند، و اگر هم موفق به زیارت شوند باز هم از مقاصد دنی و جزئی و حوایج مادی و معنوی تجاوز نمی‌کنند، روی این اصل است که آن حضرت را مرآت و آیه حق نگرفته‌اند؛ و الا به مجرّد دیدن باید خدا را ببینند و از وصال آن حضرت به وصال حق نائل آیند؛ نه آنکه باز خود آن حضرت حجابی بین آنان و بین حق شود و از آن حضرت تقاضای حاجات دنیویّه و آمرزش گناه و اصلاح امور را بخواهند.

چه بسیاری از افراد که به محضرش مشرّف شده‌اند و آن حضرت را هم شناخته‌اند، ولی از عرض این‌گونه حاجات احتراز نکرده‌اند و همین چیزها را خواستار شده‌اند؛ پس در حقیقت نشناخته‌اند، زیرا معرفت به او معرفت به خداست؛ مَنْ عَرَفَکُمْ فَقَدْ عَرَفَ الله.